پژوهش دینی

Pazhouhesh Dini

شمارهٔ ۴۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰
صص ۱۵۶ـ۱۳۱ (مقاله پژوهشی)

No. 42, Spring & Summer 2021

بررسی و تحلیل موضوع کفایت در متولی موقوفات

سیدمهدی سیدخاموشی[۱]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱۱/۷ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۲/۶)

چکیده

اسلام به زوایای مختلف زندگی انسان همچون ابعاد مادی و معنوی توجه داشته است. از جمله مسائل مهم اقتصادی در اسلام، بحث وقف است. وقف در اصطلاح فقهی، عبارت است از: حبس کردن عین مال، یعنی برای ابد فروش و انتقال آن به غیر را ممنوع سازند و منافع آن را به‌طور رایگان در اختیار اشخاصی حقیقی یا حقوقی قرار دهند. از جمله مسائلی که در بحث وقف، مطرح است، ویژگی و شرایط متولی موقوفات است. از همین‌رو مسئله اصلی این مقاله، بررسی بحث کفایت در متولی موقوفات است. جهت پاسخ‌دهی به این مسئله با روش توصیفی ـ تحلیلی به بررسی آن پرداخته خواهد شد. دقت در نظرات فقهای عظام و حقوق‌دانان و اساتید و حتی عرف متشرعه به این نتیجه می‌رسیم که متولی موقوفه ناگزیر است علاوه بر صلاحیت‌های عمومی، امانت‌داری و توانایی و آشنایی و قدرت بر اداره وقف داشته باشد که می‌توان همه این مجموعه را کفایت نامید متولی در هر موقوفه به‌حسب همان موقوفه خواهد بود.

کلید واژه‌ها: وقف، متولی، کفایت، تولیت، موقوفات.

۱. استادیار دانشگاه شهید مطهری (مدرسه عالی شهید مطهری)، تهران، ایران؛ riasat@oghaf.ir

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

مقدمه

اسلام به زوایای مختلف زندگی انسان همچون ابعاد مادی و معنوی توجه داشته است. یکی از مسائلی که در اسلام دستورات فراوانی برای آن وجود دارد، توجه به جنبه اقتصادی زندگی است. اگر انسان از نظر اقتصادی و مالی نیازمند و محتاج شد، احتمال این می‌رود که دست به هر کاری بزند تا بتواند نیاز خود را برطرف نماید. در آن صورت انحرافات اجتماعی و کج‌روی‌ها شکل می‌گیرد. از جمله مباحث مهم اسلامی که جنبه اقتصادی مهمی‌دارد، بحث وقف است. وقف در اصطلاح فقهی، عبارت است از: «حبس کردن عین مال، یعنی برای ابد فروش و انتقال آن به غیر را ممنوع سازند و منافع آن را به‌طور رایگان در اختیار اشخاصی حقیقی یا حقوقی قرار دهند.» (خمینی، ۳۴۸/۳) همین تعریف در حقوق مدنی ایران نیز مطرح شده است. در ماده‌ی ۵۵ قانون مدنی آمده که وقف عبارت است از اینکه عین مال، حبس و منافع آن تسبیل شود. (کاتوزیان، ۲۴).

اینکه عین مال حبس شود یعنی، عین مال از نقل و انتقال و تصرف نگه داشته شود، به عبارت دیگر به واسطه ارث منتقل نگردد، قابل هبه نباشد، فروخته نشود، به رهن، اجاره، عاریت و... داده نشود. اینکه نفع آن را آزاد بگذارند به این معناست که واگذاری منافع مال در راه خدا، امور خیریه، امور اجتماعی و اهداف خاص واقف مثل ساخت مدرسه، بیمارستان و کارهای دیگر واگذار شود.

از جمله مسائلی که در بحث وقف، مطرح است، ویژگی و شرایط متولی، موقوفات است. از همین‌رو مسئله اصلی این مقاله، بررسی بحث کفایت در متولی موقوفات است. جهت پاسخ‌دهی به این مسئله با روش توصیفی‌ـتحلیلی به بررسی آن پرداخته خواهد شد.

۱ـ مفهوم شناسی واژگان

در بحث وقف، چند واژه تولیت، متولی، نیازمند توضیح است. در ادامه به بررسی مفهوم این اصطلاحات پرداخته می‌شود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

۱ـ۱. تولیت

واژه تولیت مصدر باب تفعُّل و در لغت از ریشه «وَلِیَ» گرفته شده و به معنای سرپرستی است. در واقع تولیت یعنی کاری را به کسی سپردن، والی گردانیدن، ولایت دادن، سرپرستی و رسیدگی به امری است. (ازهری، ۳۲۵/۱۵؛ ابن منظور، ۴۱۵/۱۵) در فرهنگ‌های فارسی نیز همین معنای برای تولیت آمده است. در فرهنگ فارسی معین نیز تولیت به معانی زیر آمده است: ۱. والی گردانیدن، رسیدگی به امری را به عهده کسی گذاشتن. ۲. به عهده گرفتن املاک موقوفه. (معین، ۵۰۱/۱) همین معنا در فرهنگ فارسی عمید نیز ذکر شده است. (عمید، ص ۳۷۹) به‌طور خلاصه می‌توان از کتب مختلف لغت چنین معنائی را از لغت تولیت برداشت نمود. تولیت مترادف سرپرستی، ولایت دادن، والی گردانیدن و معادل فارسی آن، سرپرستی، سامان‌گری است.

۱ـ۲. متولی

متولی، اسم فاعل از باب تفعُّل است و همان معنای تولیت، اما در قالب اسم فاعل دارد. در واقع متولی یعنی پذیرنده کار، کسی که کاری به عهده گیرد و به کار کسی اقدام نماید و امری را به گردن بگیرد. (قمی، ۱۰۱/۱) در فقه اسلامی متولی وقف کسی است که برحسب صفات و مشخصاتی که واقف در وقف نامه ذکر کرده، در هر عصر و زمانی به اداره امور وقف، موافق نظر واقف می‌پردازد. معمولاً حق‌الزحمه وی در وقف نامه‌ها یک عشر از درآمد موقوفه است. عمل و سمت متولی در اداره موقوفه به نام «تولیت» خوانده می‌شود. (شهابی، ۳) مدرسان، شیخ‌الاسلامان، پیش‌نمازان، قضات و متولیان موقوفات و هر کس که واقف اوقاف، شرعاً، متولی و صاحب‌اختیار قرار داده باشد، تولیت آن است. (میرزاسمیعا، ۲/۱)

۱ـ۳. متولی منصوب

اگر موقوفه مجهول‌التولیه باشد، کسی که قبل از وضع قانون اوقاف، از طرف حاکم شرع

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

معین می‌شد، متولی منصوب نام داشت. پس از اجرای قانون اوقاف کسی که از طرف اداره کل (سازمان) اوقاف برای اداره امور انتخاب می‌گردد به نام متولی منصوب یا متصدی خوانده می‌شود. (شهابی، ۳)

۱ـ٤. متولی منصوص

متولی منصوص کسی است که در وقف‌نامه نام او برده شده و یا صفات و مشخصاتی برای متولی ذکر شده که با فرد معینی منطبق گردد. این اوصاف از قبیل ارشد، اکبر، اعلم، اتقی، اورع، اولاد یا اعلم علمای محل یا پیش‌نماز مسجد جامع و نظایر آن است. (شهابی، ۳)

۲ـ تولیت موقوفات از منظر حقوقی

واقف می‌تواند خودش به امور مربوط به مال موقوفه رسیدگی کند و یا اینکه شخصی را به عنوان متولی انتخاب نماید تا امور موقوفه را مدیریت نماید. طبق ماده ۷۵ قانون مدنی، تولیت به معنای اداره کردن امور موقوفه است. کسی که عهده‌دار چنین مسئولیتی است، متولی نامیده می‌شود. متولی وقف در واقع مدیر امور مال موقوفه است که از طرف واقف تعیین می‌شود و در انجام امور مربوط به آن دارای وظایف و اختیارات متعددی است.

براساس ماده ۷ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف، متولی در حکم امین مال موقوفه است که در این صورت اگر تصمیمی برخلاف مصلحت وقف بگیرد، مسئول و پاسخ‌گو خواهد بود. واقف این اختیار را نیز دارد که برای اداره موقوفه، چند متولی در نظر بگیرد و نیز می‌تواند برای متولی خاص یا چند متولی، ویژگی‌هایی را نیز در نظر بگیرد.

براساس ماده ۷۵ قانون مدنی، واقف می‌تواند تولیت موقوفه را مادام‌الحیاه یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز می‌تواند متولی دیگری معین نماید که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف، امور موقوفه را اداره نماید.

تولیت اموال موقوفه ممکن است به یک یا چند نفر دیگر، غیر از خود واقف واگذار

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

شود که هر یک منضماً یا مستقلاً اداره کنند. همچنین واقف می‌تواند شرط کند که خود او یا متولی تعیین شده، نصب متولی نماید یا به هر ترتیب که مصلحت می‌داند نصب متولی نماید. بنابراین نصب متولی می‌تواند به چند شیوه صورت پذیرد:

۱- خود واقف، اداره امور موقوفه را به عهده بگیرد.

۲- واقف به همراه دیگری امور موقوفه را اداره نمایند به نحوی که هرکدام به نحو استقلال به اداره امور بپردازند.

۳- واقف و متولی با یکدیگر به نحو اشتراک امور موقوفه را مدیریت کنند.

۴- واقف چند نفر را برای اداره امور موقوفه انتخاب کند که به اشتراک مدیریت نمایند.

۵- واقف چند نفر را برای اداره امور موقوفه انتخاب کند که هر کدام مستقلاً به اداره امور موقوفه بپردازند.

تولیت متولی باید به وسیله شعبه تحقیق اداره اوقاف، گواهی شود و اگر اختلاف شود، دادگاه درباره آن حکم خواهد کرد.

۲ـ۱. مدت زمان تولیت

براساس ماده ۷۵ قانون مدنی، اداره امور موقوفه، گاه در مدت زمان معینی است که تولیت باید چنین نقشی را ایفاء نماید. یا اینکه به صورت مادام‌العمر تعیین شده است. پس دو حالت موقت و مادام‌العمر آن طبق قانون، مجاز است که بستگی به نظر واقف دارد.

۳ـ ماهیت نصب متولی عقد است یا ایقاع؟

نصب متولی نمی‌تواند عقد باشد، بلکه به ایقاع نزدیک است. چرا که در ماده ۷۸ قانون مدنی آمده است که یک نفر متولی قرار می‌دهد و متولی پس از آن می‌تواند قبول نماید یا ردّ کند؛ یعنی وقتی واقف فردی را متولی وقف قرار می‌دهد او می‌شود متولی، بنابراین اداره متولی دخالتی ندارد. البته برای اینکه نسبت به متولی جنبه تحمیلی نداشته باشد، قانون‌گذار چنین حقی را برای او قائل شده است که می‌تواند تولیت را قبول و یا ردّ نماید؛ بنابراین اگر متولی سکوت کرد، او حکم تولیت را داراست.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

در ماده ۷۹ قانون مدنی نیز چنین آمده است: واقف یا حاکم نمی‌تواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولی قرار داده شده است را عزل کند، مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولی ظاهر شود، حاکم ضَم‌امین می‌نماید. اگر واقف صفتی یا صفاتی را در متولی شرط کرده باشد که در طول زمان از دست داده است، متولی منعزل است. یعنی خود به خود کنار گذاشته می‌شود و اداره شئون وقف یا توسط متولی جانشین خواهد بود و یا توسط اداره اوقاف تصدی خواهد شد.

در ماده ۸۱ قانون مدنی آمده است که در اوقاف عامه که متولی معینی نداشته باشد، اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود. طبق قانون اوقاف به عهده سازمان اوقاف خواهد بود.

در ماده ۸۳ آمده است، متولی نمی‌تواند تولیت به دیگری تفویض نماید، مگر آنکه واقف در ضمن وقف به او اذن داده باشد. ولی اگر در ضمن وقف، شرط مباشرت نشده باشد برای اداره امور موقوفه می‌تواند وکیل بگیرد.

٤ـ شرایط پذیرش تولیت

بحث شرایط پذیرش تولیت را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد:

الف: شرائط عامه تکلیف: در پذیرش مسئولیت تولیت موقوفات، شرائیط عامه تکلیف نیز شرط است. شرایطی مثل بلوغ و عقل در درجه اول مورد بحث قرار می‌گیرند. همان‌طور که شرط بلوغ از شرایط عامه تکلیف است، صبی (کودک) مورد خطاب به شرع در اوامر و نواهی شرعیه نیست، یعنی مادام که به سن تکلیف نرسیده است، خطابات شرعی او را مورد خطاب قرار نمی‌دهد و عقل نیز چنین است. در این زمینه فقهاء به آیات و روایاتی استناد کرده‌اند. خداوند راجع به کسانی که به سن بلوغ نرسیده‌اند می‌فرماید: «وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا...» (النور، ۵۳)؛ «و هنگامی که کودکان شما به مرز بلوغ رسیدند، باید [برای ورود به خلوت خانه شخصی شما] اجازه بگیرند...» واژه، حُلُم به معنی عقل و کنایه از بلوغ است. گاه نیز گفته شده که حُلُم به معنی رؤیا و خواب دیدن است و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. (مکارم شیرازی، ۵۴۱/۱۴) همچنین در آیه دیگری آمده: «**وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ**...» (النساء، ۶)؛ «و یتیمان را [نسبت به امور زندگی] بیازمایید تا زمانی که به حدّ ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید...» عبارت بلوغ نکاح و رشد، در این آیه به معنای رشد عقلی است. (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۱۶/۳)

در روایات نیز به مسأله بلوغ و عقل، جهت مکلف شدن اشاره شده است. عبدالله بن سنان در روایتی از امام صادق (علیه‌السّلام) نقل می‌کند: امام صادق(ع) فرمود: در جلسه‌ای حاضر بودم، فردی از پدرم سؤال کرد، چه زمان امور یتیم به خودش واگذار می‌شود و می‌تواند سرنوشت خود را به دست گیرد؟ فرمود: «حَتّی یَبلُغَ اَشُدَّهُ» آن‌گاه که بالغ شود. سؤال کرد، چه زمان بالغ می‌گردد؟ قالَ: «اِحتِلامُهُ» هر زمان که محتلم شود.(صدوق، ۴۹۵/۲؛ حر عاملی، ۱۸/ ۴۱۲)

در روایت صحیحه، هشام از امام صادق (علیه‌السّلام) نقل شده که فرمود: «انقطَاعُ یُتمِ الیَتِیمِ بِالاحتِلَامِ...» مرحله‌ی یتیمی کودک و نیاز داشتن به سرپرست، با احتلام او پایان می‌یابد و همان زمان وقت بلوغ اوست. اگر محتلم شود و به رشد عقلی نرسد و سفیه و یا کودک باشد، باید ولی او اموالش را نگهدارد و در اختیارش قرار ندهد. (کلینی، ۶۸/۷)

در روایت موثّق، عمار ساباطی می‌گوید: از امام صادق (علیه‌السّلام) سؤال کردم: چه زمان بر کودک نماز واجب می‌شود؟ فقال: «اِذَا اَتَی عَلَیهِ ثَلَاثَ عَشَرَةَ سَنَةً فان اْحتَلَمَ قَبلَ ذَلِکَ فَقَد وَجَبَت عَلَیهِ الصَّلاةُ...» (طوسی، تهذیب‌الاحکام، ۳۸۱/۲)؛ آن‌گاه که سیزده ساله شود و اگر قبل از آن محتلم شود نماز بر او واجب می‌گردد. و در مورد روزه فرمود: «عَلی الصَّبِیِّ اِذَا اِحتَلَم الصِّیامُ...» (همان، ۲۸۱/۴) بر کودک آن‌گاه که محتلم شود، روزه واجب می‌شود.

بنابراین اگر شخصی حالت جنون و ذهول عقل داشت، مورد خطاب شرعی قرار نمی‌گیرد و واجبات و محرمات در مورد او وارد نشده است. به عقیده فقیهان شرایط عامه

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

تکلیف شرایطی است که همه تکالیف شرعیه به آن‌ها مقید است. مانند بلوغ، عقل، قدرت و اختیار البته در مورد شرایط عامه تکلیف دو مبنا وجود دارد.

۱- مشهور فقها اعتقاد دارند که این شرایط، شرائط فعلیت حکم است و بدون وجود آن‌ها حکم بر مکلف، فعلیت پیدا نمی‌کند. برای مثال تکلیف درباره عاجز که شرط قدرت را دارا نیست، هیچ‌گاه به فعلیت نمی‌رسد.

۲- برخی دیگر همچون حضرت امام‌خمینی(ره) بر این عقیده‌اند که این شرایط نه از شرایط اصل تکلیف‌اند و نه شرایط تنجز و فعلیت آن، بلکه نبودن هر یک از آن‌ها عذری عقلی است که از احتجاج مولا در برابر عهد جلوگیری می‌کند.

بنابراین مبنای تکلیف درباره عاجز هم فعلی است، ولی چون مخالفت او با تکلیف فعلی همراه با عذر عقلی است، لذا عتاب از او برداشته می‌شود. به عقیده اهل سنت اسلام نیز از شرایط عامه تکلیف است. ولی مشهور شیعیان، اسلام را شرط تکلیف نمی‌دانند، بلکه تکلیف برای مسلمان و کافر هر دو وارد شده است، ولی اسلام را شرط قبول عمل می‌دانند.

مسأله دیگری که در این زمینه وجود دارد، این است که آیا علم و آگاهی به تکلیف نیز از شرایط عامه تکلیف است یا خیر؟

در این موضوع اختلاف وجود دارد. به عقیده اشاعره، علم از شرایط عمومی تکلیف است و کسی که عالم نباشد در حقیقت مکلف هم نیست. براساس این عقیده احکام خدا مختص عالمان به احکام است؛ اما شیعه بالاتفاق علم را از شرایط عامه تکلیف ندانسته، بلکه معتقد است، احکام واقعی میان عالم و جاهل مشترک است و جهل و علم تنها در مرحله تنجز تکلیف دخالت دارند؛ بنابراین اگر کسی عالم به تکلیف بود، آن وظیفه تنجز می‌شود و در صورت مخالفت عقاب خواهد شد و اگر جاهل بود و جهل او هم تقصیری بود، در حکم عالم حساب می‌شود و در صورت مخالفت، مستوجب عقاب خواهد بود و اگر جهل او قصوری بود، معذوراست و تکلیف در حق او تنجز پیدا نمی‌کند. البته اصولیانی مثل مرحوم آخوند خراسانی علم را علت تامه تنجز تکلیف می‌دانند و در مقابل افرادی مثل مرحوم مظفر علم را مقتضی با شرط تنجز دانسته‌اند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

٤ـ۱. قدرت

از جمله شرایط عامه تکلیف، قدرت است. در آیات متعدد به این شرط اشاره شده است. خداوند متعال فرموده است «**لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفسًا إلّا وُسعَها**» (البقره: ۲۸۶ و نظائر آن را نکـ : البقره، ۲۳۳؛ الانعام، ۱۵۲؛ الاعراف، ۴۲؛ المؤمنون، ۶۲؛ الطلاق، ۷)

کلمه وسع به معنای توانایی و تمکن است. این واژه در اصل بر وسعت مکانی دلات می کند و بعدها قدرت آدمی چیزی نظیر ظرف تصور شده که افعال اختیاری آدمی از آن صادر می‌شود. در نتیجه کارهایی که از آدمی سر می‌زند در حدود قدرت و ظرفیت او است. (طباطبایی، ۴۴۴/۲-۴۴۳)

همچنین آیاتی مانند «**وَ مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ...**» (الحج، ۷۸؛ المائده، ۶، البقره، ۱۸۵؛ النساء، ۲۸) که حرج و مشقت را از دین نفی کرده‌اند، به نوعی به بحث قدرت در انجام تکالیف اشاره دارد. (طبرسی، ۱۵۴/۷؛ ابن‌کثیر، ۳۹۸/۵؛ شبر، ۳۳۰)

در روایات نیز در احکام مختلف به بحث قدرت جسمی، مالی و... جهت انجام تکالیف الهی اشاره شده و آن را شرط انجام تکایف دانسته‌اند.

محمّد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر علیه‌السّلام شنیدم که می‌فرمود: پیر بزرگسال، و بیمار مبتلا به تشنگی پایان‌ناپذیر، باکی بر ایشان نیست که در ماه رمضان افطار کنند، و هر یک از آن دو در هر روز مدّی از طعام صدقه بدهند، و قضائی به ایشان تعلّق نمی‌گیرد، و اگر قدرت پرداختن آن را نداشته باشند چیزی بر ذمّهٔ ایشان نیست. (کلینی، ۴/ ۱۱۶)

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) در باب نماز آمده است که اگر فرد بیماری قدرت و توان ندارد که ایستاده نماز بخواند، بنشیند و اگر نشسته نیز نمی‌تواند نماز بخواند به پهلو بخواند.... (همانجا، ۴۱۱/۳)

در بین اصولیان، مشهور است که قدرت از شرایط عامه تکلیف محسوب می‌شود، بدین معنا که اگر مکلف عاجز باشد و نتواند مأمور به را در خارج انجام دهد، هیچ تکلیفی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

متوجه او نمی‌گردد. ولی برخی از اصولی‌ها بر این عقیده‌اند که قدرت نیز مانند علم، شرط تکلیف نیست؛ بلکه سبب معذور بودن او در مخالفت با حکم الله است و همچنین سبب عدم عقاب اوست. زیر خطاب مولی و شارع عام بوده و شامل همه مکلفان اعم از قادر و عاجز می‌شود. اما عقل به سبب ناتوانی او، عدم انجام عمل او را مستوجب عقاب نمی‌داند.

حال منظور قدرت شرعی است (طبق نظریه مرحوم نائینی) یا قدرت عقلی و تکوینی (طبق نظر مشهور اصولی‌ها) با این تفاوت که در قدرت عقلی امر به صرف‌الوجود طبیعت، تعلق گرفته و در قدرت شرقی امر بر روی طبیعت مقدوره رفته است. نظر دوم به صواب نزدیک‌تر است.

٤ـ۲. اختیار

یکی دیگر شروط عامه تکلیف، اختیار است. انسان مکلف نیست نسبت به اموری که اختیار ندارد و بر آن امور اکراه شده، آن را به عهده بگیرد.

در کلمات فقیهان از اختیار سه معنا صورت گرفته است: الف: اختیار در مقابل جبر و انجام گرفتن فعلی بدون اراده، قرار دارد. یعنی فعلی را از روی اراده و قصد انجام دهد. ب: اختیار در مقابل اکراه – ناخشنودی از فعلی که انجام داده– است. در واقع انجام فعل می باست از روی رضایت باشد. ج: اختیار در مقابل ضرورت و اضطرار به کار رفته است که معنای آن نفی ضرورت، مشقت، عسر و حرج، تقیه، ضرر و مانند آن، است. اختیار بر هر سه معنا شرط تکلیف است.

در روایات در احکام متعددی عدم اکراه و اجبار و داشتن اختیار به عنوان شرط صحت تکلیف مطرح شده است. در حدیث نبوی آمده است: «رُفع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه» (ابن ادریس، ۲۷۰/۱؛ حر عاملی، ۲۳۷/۲۳)؛ «از امت من سه چیر برداشته شده، اشتباه، فراموشی و آنچه بر آن اجبار شوند.»

همچنین در روایت دیگری آمده است: عبد اللّه بن سنان گوید: امام صادق علیه‌السّلام

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

فرمود: سوگندی در حال خشم و درباره قطع رحم و در حال اجبار و در حال اکراه، صحیح نیست. عرض کردم: خداوند کارهای شما را اصلاح کند! فرق بین اجبار و اکراه چیست؟ فرمود: اجبار از سوی پادشاه و اکراه از سوی همسر، مادر و پدر است و با وجود آن، سوگند و نذری منعقد نمی‌شود. (کلینی، ۴۴۲/۷)

٤ـ۳. عدم سفاهت متولی

یکی دیگر از شرایط عامه تکلیف، عدم سفاهت است. در آیات متعدد قرآن، فرد سفیه از تصرف در اموال و تکالیف شرعی منع شده است. در بحث دِین خداوند می فرماید: «... **فَإِنْ كانَ الَّذی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفيهاً ...فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ...**» (البقره، ۲۸۲)؛ «اگر کسی که حق به عهده اوست، سفیه باشد... ولیّ و سرپرست او به عدالت املا کند.» همچنین در آیه دیگری آمده «**وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُم...**» (النساء، ۵)؛ «و اموالتان را به سبک مغزان ندهید...».

منظور از سفاهت در آیه فوق عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد و در مبادلات مالی منافع خود را تامین نماید و به اصطلاح کلاه سرش برود. شاهد بر این سخن آیه «**فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ**» (النساء، ۶) است. یعنی اگر آنها را رشید یافتید اموالشان را به دست آنها بسپارید. بنابراین آیه فوق با اینکه در باره یتیمان بحث می‌کند، یک حکم کلی و عمومی برای همه موارد در بر دارد، که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ مورد، اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به- دست افراد کم عقل و غیر رشید بسپارد، و در این موضوع فرقی در میان اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست. (مکارم شیرازی، ۲۶۷/۳؛ طباطبایی، ۲۷۰/۴-۲۶۹)

سفیه در فقه به شخصی اطلاق می‌شود که ناتوان در حفظ مال خودش بر اثر سبک عقلی است. سفیه یا مُبذِّر کسی است که اموال خود را در غیر اغراض صحیح مصرف می‌نماید و در معاملات فریب می‌خورد. مقصود از سفیه نسبت به اموال در اصطلاح فقهاء

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

معنای مقابل رشد است. مرحوم محقق حلی چنین می‌فرماید: «رشد بـه معنـای اصـطلاح و قدرت تدبیر در امور مالی است اما سفیه کسی است که اموالش را در غیر اغـراض صـحیح مصرف می‌نماید» (محقق حلی، ۸۶/۲-۸۵؛ سبزواری، ۳۹۶/۱)

مرحوم صاحب ریاض در این باره چنین می‌فرماید: معنای سفیه را می‌توان با توجه بـه معنای رشد که ضد آن است فهمید و آن کسی است که اموالش را در غیر اغـراض صـحیح مصرف می‌نماید. (طباطبایی، ۲۵۱/۹) کوتاه سخن اینکه برای سـفیه معنـای شـرعی ذکـر نشده است بلکه در کتاب و سنت نیز به همان مفهوم نزد عـرف و عقـلا (غیررشـید) آمـده است. در قانون مدنی ماده ۱۲۰۸ بدین معنا از سفیه اراده شده است. در این ماده این چنین آمده است: «غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقـوق مـالی خـود عقلائـی نباشد» در حدیثی از حضرت امام صادق علیه‌السلام آمده اسـت: «سـفیه بـه کسـی اطـلاق می‌شود که یک درهم را به چند برابر ارزش و واقعی آن می‌خرد.» (حر عاملی، ۳۶۳/۱۹)

روایات ذیل آیه ۵ سوره نساء راجع به سفیه مصادیقی بیان داشته‌اند.

۱- امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه شریفه «**وَ لا تُؤْتُـوا السُّـفَهاءَ أَمْـوالَكُم**» فرمـود: منظور کسی است که به او اعتماد نداری.(برازش، ۳۲/۳)

۲- امام محمدباقر علیه‌السلام پیرامون آیه شریفه فرموده‌اند: به شـارب الخمـر و زنـان، اموالتان را ندهید و سپس فرمودند کدام سفیه از شراب‌خوار سفیه‌تر است. (همانجا، ۳۲/۳)

۳- از امام صادق علیه‌السلام منقول است که حضرت فرمود: منظور از سفیه و نادان در این آیه شراب‌خوار و هرکس که عقلش زائل شده باشد، می باشد. (همانجا، ۳۴/۳)

۴- خلّاد می‌گوید: شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: شخصی کـه مـالی دارد آیـا حق دارد آن را ضایع کند و از دست بدهد؟ فرمودند: مالت را نگه‌دار که قوام دین تو به آن اسـت و سپس این آیه را خواند: «**ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله قیاماً**» (همانجا، ۳۴/۳)

متولیان در موقوفات باید شرایط عامه تکلیف را داشته باشد تا پذیرش مسـئولیت اداره شئون موقوفه مورد نظر را دارا باشند. به دلیل آنکه اداره شئون موقوفات عمدتاً امور مـالی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

است و هزینه کردن عایدات و نمادات به نیت واقف است. از طرفی حفظ عین در زمان‌های مختلف تکالیف مالی بر عهده متولی بار می‌کند. پس بهتر است شرایط پذیرش مسئولیت مالی نیز داشته باشند و اهلیت رسیدگی به مسائل مالی نیز ملحوظ نظر باشد، چراکه شرع مقدس برای کسی که توانایی صلاح و مفسده مالی خودش را ندارد و سفیه است، قیم و ولی تعیین می‌نماید. پس به طریق اولی اگر کسی سفاهت مالی داشته باشد. قابلیت پذیرش تولیت اموال موقوفه را نخواهند داشت بر همین اساس خوب است علاوه بر شرایط عامه تکلیف اهمیت پذیرش تولیت را نیز با شرایط لازم مورد بحث قرار دهند.

٤ـ۳ـ۱. حکم فقهی سفیه

از نظر فقهی، سفیه مهجور است. یعنی از تصرف در اموال خود منع شده است. باید دانست اگر سفاهت کودک تا بعد از بلوغ ادامه یابد، مهجور علیه است و به حکم حجر نیازی نیست، زیرا رشد امری حادث است که به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم رشد، حالت سفیه و حجر استصحاب می‌شود. امّا در مورد سفیهی که بعد از احراز بلوغ و رشد، مبتلای به سفاهت شده است و عدم رشد او متصل به زمان کودکی نیست، نظر مشهور فقهاء بر این است که حجر این‌گونه افراد به حکم قاضی نیاز دارد.

البته اگر محجور بودن آن‌ها مشهور شود به نظر می‌رسد به حکم قاضی هم نیاز نباشد.

مرحوم یوسف بحرانی در این زمینه می‌فرماید: آیا حجر بر سفیه به مجرد ثبوت و ظهور سفه ثابت می‌شود یا متوقف بر حکم حاکم است؟ قول‌های مختلفی در این زمینه موجود است، ولی به نظر ما اینکه این حجر متوقف بر حکم حاکم است در دو موضوع این است که حجر حکم شرعی است و ثابت نمی‌شود و زائل هم نمی‌شود، مگر به دلیل شرعی و از طرف دیگر سفاهت امری پنهانی است و نظرها در آن مختلف است. پس مناسب است که آن را منوط به نظر حاکم شهر بدانیم. این قول را مرحوم محقق حلی در شرایع و شیخ طوسی در المبسوط اختیار کردند. مرحوم علامه در تذکره هم منوط بودن اثبات حجر و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

رفع آن را به جهت استصحاب و قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» عقلاً و نقلاً بـه حکـم حاکم پذیرفته‌اند. در آخر بحث، مرحوم بحرانی چنین می فرمایند: بدان در ایـن مسـئله دو قول دیگر هم است. (بحرانی، ۳۶۳/۲۰-۳۵۹) این دو اقوال عبارتند از:

۱- در ثبوت حجر به حکم حاکم نیاز نیست، بلکه زوال حجر به حکم حـاکم نیـاز دارد. این قول شهید در لعمه است و چنین تحلیل کرده است که مقتضی حجر، سفاهت اسـت. پـس اگر سفاهت ثابت شد به خودی خود محجوریت نیز ثابت مـی‌شـود. بـه خـاطر ظـاهر قـول خداوند متعال که می‌فرماید: «**فَإِنْ كانَ الَّذی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفيها**» (البقره، ۲۸۲) به‌گونه‌ای که آیـه شریفه به مجرد سفاهت، ولایت را بر او ثابت کرده است. ولیکن در مسئله زوال حجـر و زوال سفه نیاز به اجتهاد و قیام امارات است، زیرا امری است خفی و نیاز به حکم حاکم دارد.

۲- عکس نظر اول است و این نظر شهید در مسالک است.

مرحوم فخرالمحققین چنین آورده است: علامه چنـین فرمـوده اسـت آیـا محجوریـت مجنون و سفیه نیاز به حکم حاکم داد یا ظهور سفه کفایت می‌کند. طبق نظر علامه نیـاز بـه حکم حاکم دارد و زائل هم نمی‌شود، مگر به حکم حاکم. مرحوم فخرالمحققین می‌فرمایـد: این مذهب شیخ در مبسوط است و ابن براج فرموده است که اگر رشد پیدا کرد، سفه زائـل می‌شود و نیاز به حکم حاکم نیست و علامه می‌فرماید نیاز به حکم حاکم اسـت بـه دلیـل اینکه مسئله ثبوت حجر و زوال آن مسئله‌ای اجتهادیه است و امارات ادله در آن، مختلـف است، بنابراین منوط به نظر حاکم است. (فخرالمحققین، ۲۵۵/۲)

در مقابل دیگران گفته‌اند که علت حجر، سفاهت است و وجود علـت، مسـتلزم وجـود معلول است و از طرف دیگر جواز تصرف به رشد است و زوال شرط هم زوال مشـروط را در پی خواهد داشت؛ زیرا با وجود سفاهت و عدم حکم حاکم، اگر تصرف جائز باشد، پس رشد شرط نخواهد بود و حجر هم باطل خواهد بود. در هر صورت از جمله ادله‌ای که بـر محجوریت سفیه، اعم از اینکه سفاهت از کودکی تا بعد از بلوغ استمرار یابد یا بعد از بلـوغ حادث، اقامه شده، آیه شریفه «**وَ لا تُؤْتُوا السُّـفَهاءَ أَمْـوالَكُمُ الَّتـی جَعَـلَ اللَّـهُ لَكُـمْ قِيامـا**» (النساء، ۵) است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می‌فرماید: بهتر است این آیه را بر مبنای عامی کـه از آن استفاده می‌شود حمل نمود. در نتیجه به حکم این آیه، سفیه از تصـرف در امـوال خـویش، ممنوع است. خواه مرد باشد یا زن و خواه بالغ باشد یا غیربالغ (طوسی، التبیان فـی تفسـیر القرآن، ۱۱۳/۳-۱۱۲) همچنین طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: حکم ایـن آیـه در مـورد سفیه، اعم از اینکه کودک باشد یا مجنون یا محجور علیه، عمومیت دارد. (طبرسـی، ۱۸/۳) مرحوم صاحب ریاض هم با صراحت اعلام می‌دارد تمام ادله‌ای که بر محجوریـت کـودک قبل از بلوغ دلالت دارد، اعم از اجماع، آیات و روایات مستفیضه، دلیل بر محجوریت سفیه بعد از بلوغ و رشد نیز است. (طباطبایی، ۲۵۱/۹)

علامه حلی نیز در مورد موضوع مورد بحث می‌فرماید: کسی کـه متـولی امـر موقوفـه می‌گردد باید صلاحیت لازم را برای سرپرستی داشته باشد و صلاحیت به دو چیز:

۱- امانت. ۲- کفایت و شایستگی در تصرف. یعنی مدیریت کافی جهت تصرف و اداره موقوفه را داشته باشد. اعتبار این دو وصف در وصّی و قیّم نیز شرط است. (علامه حلی، ۴۶۰/۲/۱)

در نتیجه می‌توان گفت: رشد عنوانی است در مسائل مالی نسبت به فردی که آن مال به او واگذار می‌شود؛ باید آن فرد به درجه‌ای از فهم دخل و خرج و نحوه تعامـل بـا آن مـال رسیده باشد. ادله فوق به همین مهم اشاره دارد که حتی اموال خودِ شخص نابالغ در اختیار او نیست و پس از بلوغ هم باید امتحان شود که توانائی نگه داشت آن مال و دخل و خرج درست آن را دارد یا خیر و الا مال به دست او داده نخواهد شد.

بنابراین رشد (کفایت در منظر قانون) از عناوین محرزه است که تا احراز نشود، شخص رشید نخواهد بود. حال اموال وقفی که در اختیار تولیت منصوص آن قرار داده می‌شود، نیز شامل همین قاعده است. پس اگر تولیت کفایت لازم را نداشت قانون و عـرف و شـرع، آن مال موقوفه را نباید در اختیار او قرار دهند. زیرا به ضرر وقف عمل خواهد کرد و فهم لازم و درک کافی برای تصدی آن مال را نخواهد داشت. به تعبیـری، امانـت و کفایـت بایـد در متولی احراز شود و این شرط عقلانی است. زیرا غرض از تعیین متولی این است که وقـف

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

را اداره کند و اجازه ندهد که این عین تلف شود. در واقع نظر به اداره و حفظ موقوف است که این دو شرط عقلاً لازم است و آن امانت و کفایت است.

٤ـ٤. نظرات فقهاء عظام در مسئله رشد کفایت

در میان فقهاء عده‌ای مسئله رشد کفایت را به عنوان یکی از شرایط متولی در کتب خویش مطرح کرده‌اند:

علامه حلّی فرموده است: اگر واقف امر تولیت را رها کرده و فردی را به عنوان متولی معرفی نکرده باشد، لازم است فردی عهده‌دار تولیت گردد که صلاحیت برای سمتِ تولیت را داشته باشد و صلاحیت با دو وصف تحقق می‌یابد: الف- امین بودن. ب- توانایی کافی برای تصرف. اعتبار این دو وصف در متولی وقف همانند اعتبار این دو وصف در وصی و قیم صغار است. (علامه حلی، ۴۴۱/۱)

شهید ثانی نیز در باب وقف گفته است: در متولی افزون بر بلوغ و عقل خبره بودن در کیفیت تصرف نیز شرط است. همان‌گونه که در وصی معتبر است. (شهید ثانی و محقق حلی، ۳۲۵/۵)

سخن این دو فقیه بزرگوار گویای این مطلب است که برای به دست آوردن نقطه نظر سایر فقهاء خوب است به باب وصیت مراجعه کنیم و شرایط وصی را از نظر آنان مورد بررسی قرار دهیم. زیرا همانندسازی متولی با وصی در نظر ایشان حکم مسئله را روشن خواهد کرد. فقهاء در باب وصی عدالت را شرط ندانسته‌اند، لیکن مورد اعتماد بودن و توانمند بودن او در عمل به وصیت را شرط دانسته‌اند. شیخ طوسی(ره) و ابن ادریس حلی(ره) چنین فرموده‌اند:

هرگاه حال وصی تغییر کرد و به وصیت عمل ننمود، بررسی لازم صورت می‌گیرد که اگر سبب کاهلی او پیری یا بیماری بود، حاکم، فرد امینی را به وصی ضمیمه می‌کند؛ زیرا پیری و بیماری با امانت‌داری وصی منافات ندارد. ولی اگر از روی فسق، عمل به وصیت ننمود، مال مورد وصیت از او گرفته می‌شود زیرا فاسق امین نیست (طوسی، المبسوط فی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

فقه الامامیه، ۱ /۲۰۲؛ ابن ادریس، ۱۹۰/۳)

در میان فقیهان معاصر حضرت آیت‌الله سیستانی، رشد را در وصی شرح دانسته و فرموده است: در مورد وصی معین‌شده برای صفار شرط است که رشد داشته باشد و نیز مورد وثوق باشد. (سیستانی، ۳۴/۲)

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء فرموده است: در متولی عدالت و قابلیت، شرط است و در مورد متولی جعلی، مالکی که واقف یا حاکم اسلامی او را منصوب می‌کند، نیز عدالت و قابلیت تشخیص منافع و مفاسد موقوف، شرط است. (کاشف الغطاء، ۲۴۵/۴)

به هر تقدیر ملاحظه می‌شود که جمعی از معاصرین از قبیل مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، حضرت امام‌خمینی، سید عبدالله علی سبزواری(ره)، سید محمدرضا گلپایگانی(ره)، محمد فاضل لنکرانی(ره)، سید علی سیستانی و لطف‌الله صافی عنوان کفایت و توانایی اداره موقوفه را در کتب فقهی خود در زمره شرایط متولی مطرح نموده‌اند که به نوعی با مفهوم رشد و کفایت نزدیک است. زیرا که کفایت به معنای قدرت، توانایی و شایستگی و آگاهی لازم در اداره امور موقوفه است. بنابراین مجنون، سفیه و صغیر و ناتوان می‌تواند متولی موقوفه باشند. (خمینی، ۸۲/۲؛ سبزواری، ۹۵/۲۲؛ گلپایگانی، ۱۸۵/۲؛ صافی گلپایگانی، ۲۰۲/۲؛ سیستانی، ۴۵۷/۲؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱/ ۹۶)

٤-۵. ادله اعتبار کفایت در متولی

برای اثبات کفایت در متولی در صورتی که واقف، استقلال متولی در عمل را به صورت مباشرت خواسته باشد به ادله زیر می‌توان استدلال نمود.

۱ـ تولیت فرزندان در وقف نامه حضرت امام علی علیه‌السلام

در این وقف نامه آمده است: اگر برای فرزندم حسن علیه‌السلام حادثه‌ای پیش آمد، فرزندم امام حسین علیه‌السلام اداره وقف را بر عهده دارد و اگر برای این دو فرزند نیز حادثه‌ای پیش آمد، هر کدام از آنان فرزندان دیگر مرا بررسی کند پس اگر در میان فرزندان من فرزندی را یافت که نسبت به اداره موقوفه و توسط او راضی شد و اسلام او و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

امانت‌داری او را نیکو دانست پس او را برای تولیت انتخاب نماید.(طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۴۷/۹)

جمله «یرضی بهدیته» به این معناست که ببینید کدام‌یک از فرزندانم در اداره نمودن موقوفه بر دیگران تقدم دارد و شایستگی اداره آن را دارد، زیرا هدی در لغت به معنای راهنمایی است که به مقصود برساند (ابن فارس، ۴۲/۶؛ راغب اصفهانی، ۸۳۵) سند روایت فوق صحیحه است. (مجلسی، ۱۷۲/۱۱) و برخی از فقهاء به این روایت در اعتبار عدالت متولی استدلال کرده‌اند. (بحرانی، ۲۵/ ۱۸۴/۲۲)

۲ـ فطری بودن اعتبار در متولی

مرحوم آیت اله سبزواری چنین فرموده است: فطرت، امتناع دارد از اینکه تولیت را فردی عهده‌دار شود که امانت‌داری و توانائی او در اداره امور موقوفه احراز نشده است. (سبزواری، ۱۴/۲۲)

این استدلال به حکم عقل باز می‌گردد که این چنین می‌توان تبیین نمود: کسی که عاجز و ناتوان از انجام امور تولیت است عقلاً نمی‌تواند تولی کاری که از عهده‌اش بر نمی‌آید بپذیرد.

۳- ارتکاز عقلاً و متشرعه

می‌توان ادعا نمود که ارتکاز عقلاً بلکه متشرعه از امر تولیت چنین است که فردی را شامل می‌شود که توانائی و قدرت انجام امور مربوط به موقوفه را داشته باشد و نیز در ایفاء نقش تولیت مورد اعتماد باشد. (سبزواری، ۹۴/۲۲)

۴- استدلال به ماهیت تولیت

در مورد حقیقت تولیت، سه دیدگاه مطرح است:

الف: بازگشت عقد تولیت به عقد وکالت

ب: بازگشت تولیت به عقد اجاره

ج: تولیت امر مستقل و شبیه به شرط در ضمن عقد

روشن است که عقد وکالت با تولیت تفاوت دارد. زیرا که وکیل شمردن متولی از جهاتی اشکال دارد:

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

اول اینکه وکالت، عقدی جائز است. دوم اینکه وکالت در زمان حیات موکل معنا دارد و پس از فوت او باطل می‌شود و اصولاً وکیل نائب موکل است. در حیطه وکالت در زمان حیات و حال آنکه متولی پس از فوت واقف هم عملش و نافذ است. از طرفی دیگر نمی‌توان تولیت را با عقد اجاره نیز تشبیه کرد، زیرا که عقد اجاره نیز با تولیت تفاوت‌هایی دارد. مثلاً در عقد اجاره قبول اجیر، شرط است و حال آنکه ممکن است شخصی به عنوان متولی انتخاب شده باشد در حالی که این امور در تولیت تأثیری ندارد.

البته مرحوم شیخ انصاری حقیقت تولیت را امری مستقل و شبیه به شرط در ضمن عقد دانسته است. لازم به ذکر است که حقوق‌دانان نیز جعل تولیت را توسط واقف یک ایقاع مستقل در ضمن عقد وقف دانسته‌اند که شبیه سخن مرحوم شیخ انصاری است. (کاتوزیان، ص ۶۸)

بنابراین متولی اگر خودش می‌خواهد مباشرتاً موقوفه را اداره کند، باید رشید باشد. حضرت امام‌خمینی(ره) تصریح نموده‌اند واقف نمی‌تواند فرزند صغیر خود را مستقل در امر وقف و مباشر در اداره آن قرار دهد.

۵- استدلال به لوازم تولیت و هدف آن

لازمه خود تولیت این است که متولی باید امانت‌دار بوده و توانایی انجام امور موقوفه را داشته باشد، زیرا هدف از نصب متولی این است که او موقوفه را از تلف شدن باز دارد تا به‌طور مستمر منفعت بدهد و در جهت نیت وقف مصرف شود و انتظار این امور از فرد خائن و عاجز و قاصر صحیح نیست. (سبحانی تبریزی، ۲۴۱/۱)

٤-۵-۱. بررسی حقوق اشتراط رشد یا کفایت در متولی

از نظر حقوقی قوانین موجود در شرطیت رشد و کفایت در متولی به وجوهی می‌توان استدلال نمود:

۱ـ استفاده از قواعد عمومی عقود

طبق ۲۱۰ قانون مدنی، متعاملین برای معامله باید اهلیت داشته باشد و اهلیت در ماده

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

۲۱۱ چنین آمده است، برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند، باید بالغ و عاقل و رشـید باشند. بر این اساس می‌توان گفت در متولی، بلوغ، عقل و رشد معتبـر اسـت. اگـر اشـکال شود که وقف ایقاع است و بر فرض عقد بودن، قبول موقوف علیهم شرط است نـه متـولی، پاسخ این است که وقتی برای تبادل دو مال مثلاً در بیع و اجاره و ... اهلیـت شـرط اسـت، برای اداره اموال که به جهت تقرب به خدا شخصی وقف کرده است، نمی‌توان امـر امـوال را به دست غیر اهل سپرد و به ادعای سکوت قانون مدنی، شرط اهلیت و توانـایی اداره را از تولیت برداشت و به صرف این ادعا گفت که واقف می‌تواند مثلاً فرزنـد صـغیر خـود را در تولیت قرار دهد و مادام که او صغیر است امر اداره و اموال و من جمله امر تولیت او را قیم انجام دهد تا کبیر شود، زیرا همین ضمیمه کردن قیم یا کفیل بدین معناست کـه اداره شـئون موقوفه نیاز به کفایت لازم دارد و اگر قیم او توانایی اداره موقوفه را نداشته باشد بر حـاکم اسلامی (طبق قوانین سازمان اوقاف) لازم است ضم امین نماینده تا امر موقوفه معطل نماند و منجر به خراب نشود.

البته قابل ذکر است که ماده ۷۶ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد: کسی کـه واقـف، او را متولی قرار داده می‌تواند بدواً تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمـی‌توانـد رد کند و اگر رد کرد مثلاً صورتی است که از اصل متولی قرار داده نشده باشد. طبق این مـاده می‌توان ادعا نمود که امر تولیه و قرار دادن تولیت ایقـاع نیسـت و مـی‌تـوان آن را عقـدی تصور نمود که اهلیت طرفین در آن شرط است و قانون‌گذار در ماده ۷۹ تصـریح بـه عقـد بودن وقف کرده است.

از طرف دیگر قانون مدنی در ماده ۵۷ چنین مقرر کرده است: «واقـف بایـد مالـک مـالی باشد که وقف می‌کند و به علاوه دارای اهلیتی باشد» که در معاملات معتبر است. از ایـن مـاده قانونی می‌توان استفاده نمود که شرط اهلیت در واقف، شـرط اهلیـت در متـولی اداره شـئون وقف در پی خواهد داشت، زیرا نمی‌توان فرض نمود که غیر اهـل تـولی کـاری را بـر عهـده بگیرد که توانایی انجام آن را ندارد و قانون‌گذار بر چنین نصب و جعلی مهر تائید بزنند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

٤ـ۶. تناسب کفایت متولی با موقوفه تحت تصدی

در امر تولیت و بررسی اهلیت متولی در اداره موقوفه، توانایی و کفایت شخص متولی نسبت به موضوع تولیت بسیار حائز اهمیت است. چرا که ممکن است شخص متولی به لحاظ عرف عام و از نظر شخصی و فردی دارای اهلیت و عقل معاش باشد، لیکن در تناسب با متعلق وقف و امر تولیت و اداره موقوفه و انجام وظایف تولیتی در خصوص یک موقوفه خاص به دلیل عدم رشد و کفایت لازم محجور محسوب شود و توانایی درک اقتصادی لازم در اداره موقوفه را نداشته باشد. می‌توان این موضوع را از دو منظر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد:

۱- نصاب ارزش مالی موقوفه

۲- موضوع متعلق وقف

از نظر گاه تحلیل موضوع اول می‌توان گفت که موقوفه از نظر حد نصاب ارزش مالی، از ارزش مالی و اقتصادی بالا برخوردار باشد و گردش مالی فراوان داشته باشد. حال متولی ممکن است از نظر اوصاف عمومی دارای اهلیت و رشد کافی در انجام امور روزمره زندگی خود باشد، ولی توانایی لازم در جهت اداری موقوفه را نداشته باشد، لذا نمی‌توان گفت که این فرد کفایت لازم را در اداره موقوفه‌ای به این وسعت دارد. لذا سپردن این موقوفه به این متولی بی‌صلاحیت و بی‌کفایت رعایت مصلحت موقوفه و غبطه آن رعایت نخواهد شد.

از نظر گاه دوم نیز می‌توان گفت که برخی از موقوفات موضوع تخصصی و فنی خاص به خود را دارد مثلاً اگر کارخانه تولید دارو موقوفه باشد و یا موقوفات دانش‌بنیان باشد. در این صورت در متولی این امور باید تخصص خاص هم لحاظ گردد. اگر فردی تخصص لازم و درک و اطلاع کافی متناسب با وظایف محوله را نداشته باشد از نحوه مدیریت، بازار فروش، ریسک‌های آن و مخاطرات اجتماعی پیرامون نداشته باشد، واگذاری امر تولیت به چنین فردی برای موقوفه مخاطره انگیز خواهد بود.

از آنجائی که امر تولیت در حکم امین و امانت‌دار است، از ملاک ماده ۶۱۲ قانون

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

مدنی که مقرر می‌دارد: امین باید مال ودیعه را به‌طوری که مالک مقرر نموده حفظ کند و اگر ترتیبی معین نشده باشد آن را به‌طوری که نسبت به آن مال متعارف است، حفظ کند و الا ضامن است، می‌توان برای تائید موارد فوق استفاده کرد. بدین صورت که متولی وقف موظف است نسبت به موقوفه به گونه‌ای عمل نماید که متعارف است (عرف خاص) و رعایت عرف خاص در امانت (وقف) تناسب کفایت او را در حفظ مورد امانت اثبات می‌نماید که در صورتی که توان عمل تعریف شده بالا را نداشته باشد، کفایت لازم ندارد. (کاتوزیان، ۳۵)

٤ـ۷. شرط عدالت در تولیت موقوفات

عدل ضد جور (ظلم) به معنای برابری میان دو چیز و قرار دادن هر چیز در جایگاه خود است. به انسانی که عدالت در همه کارهای او مشهود است، عادل گویند. (ابن منظور، ۴۳۰/۱۱؛ طریحی، ۴۲۰/۵) خداوند متعال عادل است، زیرا بر اساس حق حکم می‌کند و هیچ ستمی به ما سوای خود روا نمی‌دارد. در حدیث مشهور به جنود عقل و جهل، ظلم و جور از لشکریان جهل برشمرده شده است. (کلینی، ۲۱/۱)

٤ـ۷ـ۱. معنای عدالت در فقه

عدالت در کلمات فقها و گاه به معنای لغوی آن به کار رفته است. چنانچه در مسئله عدالت میان همسران متعدد به این معنا به کار رفته است. در برخی موارد شرط پذیرش مسئولیت‌ها، عدالت قرار گرفته است. شکی نیست که عدالت با ارتکاب گناه کبیره و یا اصرار بر انجام صغیره بدون آنکه توبه نماید، تحقق نمی‌یابد. برخی معتقدند که اگرچه کلمات فقهاء در تعریف عدالت مختلف است، ولی حقیقت عدالت نزد آنان یکی است. بنابراین اختلاف در تعابیر است، نه در معنای آن. (مرتضوی لنگرودی، ۳۵/۲)

موضوعات زیادی در احکام شرعی مشروط به عدالت شمرده شده است که برخی از

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

آنان عبارت‌اند از:

۱- تصدی امور ولایت‌فقیه ۲- مرجعیت تقلید ۳- پذیرش مقام قضاوت ۴- ابراز شهادت ۵- امامت جماعت و جمعه ۶- عاملین زکات و مأمورین جمع‌آوری اموال عمومی ۷- نیابت در انجام فرائض فائته یا حج

همچنین صاحب جواهر نیز منشی دادگاه که قاضی به او اعتماد می‌کند و نوشته‌اش را نمی‌بیند و کارشناس قیمت‌گذاری اموال را اضافه کرده است. (نجفی، ۱۰۹/۴۰ و ج۲۳، ص۲۹۰) مرحوم علامه و مرحوم نجفی در مورد کسی که از سوی حاکم مسئول تقسیم اموال مشترک نیز می‌شود، باید عادل باشد. (حلی، ۴۶۰/۳؛ نجفی، ۳۲۵/۴۰ و ۳۲۷) شرط عدالت در راویان حدیث، نسبت به قول مشهور داده شده است. لیکن بسیاری از فقیهان عدالت را در راویان شرط ندانسته‌اند و تنها اطمینان به راست‌گویی او را کافی می‌دانند. (غفاری، ۸۰)

٤ـ۷ـ۲. زوال عدالت

عدالت با ارتکاب گناه کبیره یا اصرار بر گناه صغیره بدون توبه تحقق نمی‌یابد و یا در فرد، عادل بودن با ارتکاب آن‌ها از بین می‌رود. کسی که عادل بوده چنانچه در بقای عدالت او شک شود، کماکان عادل محسوب می‌شود. (سبزواری، ۴۸/۱) ظاهر آن است که اگر واقف، شرط عدالت و امانت نکرده باشد جواز تصدی متولی، مشروط به این صفات نیست و عمل او طبق دستور مقرر در وقف نافذ و صحیح است. ولی اگر خیانت و تخلف او از شرایط مقرر در بخش، محرز شود، حاکم شرع جامع‌الشرایط یا نائب او بر اساس شرع و قانون سازمان اوقاف و امور خیریه، باید مداخله نموده و ضم امین نماید. اما نسبت به کفایت اگر مطلقاً فاقد باشد، حق تصدی ندارد و اگر با داشتن کفایت با مباشره متمکن از انجام امور موقوفه نیست، ولی با تعیین وکیل متمکن از اداره وقف است و در وقف نامه هم اسم شرط مباشرت متولی نشده باشد، متولی می‌تواند با تعیین وکیل اعمال تولیت نماید.

امام خمینی(ره) در تحریرالوسیله می فرمایند: در متولی وقف، عدالت شرط نیست و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

تنها امانت و کفایت شرط است. اما جایز نیست علی‌الخصوص در جهات عامه برای کسی ولایت وقف را قرار دهند که خائن بوده و مورد اعتماد نباشد. (خمینی، ۸۲/۲) لیکن فقیهانی مانند شهید ثانی، عدالت و مدیریت در تصرف را از شرایط سرپرستی موقوفات دانسته‌اند. (شهید ثانی، ۱۷۷)

صاحب مغنی المحتاج که از جمله شافعیه است در مورد شرایط سرپرست وقف گفته است: شرط ناظر، عدالت و کفایت و مدیریت در تصرف است. (نووی، ۳۹۴/۲-۳۹۳) مذاهب پنج‌گانه اجماعاً بلوغ و عقل و رشد و امانت را از شرایط متولی می‌دانند و شافعیه عدالت را از شرایط متولی می‌دانند. قانون مدنی هم صراحتاً اشاره‌ای به شرایط متولی وقف نکرده است. قسمتی از مفاد ماده ۷۹ آمده است اگر خیانت متولی ظاهر شود حاکم ضّم امین می‌نماید.

نتایج مقاله

با نگاه اجمالی به غرض شارع از وقف که حبس عین و تسبیل منفعت است یعنی نگهداری و حفظ اصل عین موقوفه و تداوم و بهره‌مندی همیشگی و جریان منافع آن برای موقوف علیهم که توسط واقف معین شده است و از سوی دیگر دقت در نظرات فقهای عظام و حقوق‌دانان و اساتید و حتی عرف متشرعه به این نتیجه می‌رسیم که متولی موقوفه ناگزیر است علاوه بر صلاحیت‌های عمومی امانت‌داری و توانایی و آشنایی و قدرت بر اداره وقف داشته باشد که می‌توان همه این مجموعه را کفایت نامید متولی در هر موقوفه به‌حسب همان موقوفه خواهد بود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، بی‌تا.

۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی، بی‌تا.

۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بی‌تا.

۶. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۷. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.

۸. برازش، علیرضا، تفسیر اهل‌بیت(ع)، ترجمه‌ی سید رسول بهشتی‌نژاد، هابیل جوانی و مصطفی خلاش، تهرا: امیرکبیر، ۱۳۹۶ش.

۹. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، قم: موسسهٔ آل‌البیت (علیهم‌السلام) لإحیاءالتراث، ۱۴۰۹ق.

۱۰. حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، بی‌تا.

۱۱. خمینی، امام، تحریرالوسیلة، تهران: مکتبة الاعتماد، بی‌تا.

۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالشامیة، بی‌تا.

۱۳. سبحانی تبریزی، جعفر، أحکام الوقف فی الشریعة الإسلامیة الغراء، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه‌السلام، ۱۴۳۸ق.

۱۴. سبزواری، عبدالاعلی الموسوی، مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام، قم: دارالتفسیر، ۱۳۸۷ق.

۱۵. سبزواری، محمد، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.

۱۶. سیستانی، سیدعلی، منهاج الصالحین، قم: مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، ۱۴۱۵ق.

۱۷. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغة للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.

۱۸. شهابی، علی‌اکبر، تاریخچه وقف در اسلام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ش.

۱۹. شهیدثانی، زین الدین بن علی؛ و محقق حلی، جعفر بن حسن، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، قم: موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.

۲۰. همو، الروضه البهیه فی شرح لمعه الدمشقیه، قم: مکتب اعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ش.

۲۱. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، هدایه العباد، قم: مرکز نشر و آثار حضرت آیه الله العظمی صافی، ۱۴۱۶ق.

۲۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.

۲۳. طباطبایی، علی بن محمد علی، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، قم: موسسهٔ آل‌البیت (علیهم‌السلام) لإحیاء التراث، ۱۳۸۲ش.

۲۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]

۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۶. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۸. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران – ایران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ش.
۲۹. همو، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیة، بی‌تا.
۳۰. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم: موسسة آل‌البیت (علیهم السلام) لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۳۱. غفاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایه للعلامه المامقانی، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۹ش.
۳۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی‌تا.
۳۳. فخرالمحققین، محمد بن حسن، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: مؤسسه اسماعیلیان، بی‌تا.
۳۴. قمی، حسن بن علی، تاریخ قم، تهران: توس، ۱۳۶۱ش.
۳۵. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی، چاپ شانزدهم، تهران: مجمع علمی فرهنگی مجد، ۱۳۹۱ش.
۳۶. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، قم: بوستان کتاب، بی‌تا.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۸. گلپایگانی، محمدرضا، هدایة العباد، قم: دارالقرآن کریم، ۱۴۱۳ق.
۳۹. مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمدحسین کوشانپور، بی‌تا.
۴۰. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۴۱. مرتضوی لنگرودی، محمدحسن، الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقلید، قم: انصاریان، بی‌تا.
۴۲. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران: زرین، ۱۳۸۶ش.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۴۴. میرزا سمیعا، محمد سمیع، تذکره الملوک، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
۴۵. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲ش.
۴۶. نووی، یحیی بن شرف، مغنی المحتاج إلی معرفة معانی ألفاظ المنهاج علی متن منهاج الطالبین، بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۲۰۰۹م.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1400.20.42.5.2]